



## دنیا خانه شاعر است

نیمای نوآور

نیمایوشیخ (علی اسفندیاری) شاعر نوآور زمان ما راهی را پیمود و هموار کرد که در حوزه چند سده اخیر ادب فارسی ممتاز است. البته او در پیمودن این راه تنها نبود و شاعرانی مانند شمس کسائی، لاهوتی، دولت‌آبادی، عشقی، رشیدیاسمی و بهار (ملک الشعراء) پیش از او و در زمان او بودند که در تجدد شعر فارسی کوشیدند اما «نیما» پی‌گیرتر از آن‌ها به اصل و سرچشمه رسید و از آن جا آب برداشت. به‌دیگر سخن او چشم‌هایش را در زلال تازگی‌ها شست و با دیده تازه‌ای به جهان و انسان نگریست. در این زمان در منظر او، اشیاء و انسان‌ها سیمایی دیگر پیدا کردند، دشت و کوه و گل و رودخانه... به‌قسمی دیگر جلوه‌گر شدند و رنگ و زنگ دیگری به‌پیش نیما آمد که گوش‌ها و چشم‌های عادت‌زده را شگفت‌زده و حتی خشمگین ساخت. نیما دیگر نمی‌سرود گل بهاری خندان شد یا شمع به رقص درآمد و زلیخا در حیرت روی یوسف دستش را برید بلکه می‌سرود:

بانگ بلند دلکش ناقوس

در خلوت سحر

بشکافته است خرمن خاکستر هوا.

(مجموعه اشعار، ۳۳۸)

یا:

اما ملول می‌چکد آبی

با گوشه‌ای ملولش نجوا

دوک اوفتاده، پیره‌زن افسرده، در اجاق

بگرفته است آتش، سردی.

(همان ۴۷۴)

این تعبیرات نابوسیده در میان جمعی که با تعبیرات و اوزان و قالب‌های کهن خو گرفته بودند نه تجدّد بلکه بلاهت و دیوانگی‌واره بودن را نمایان می‌ساخت. شاعر در «لانه مورچگان آب ریخته بود، و اکنون مورچگان ادیب و فاضل از این «خروس بی‌محل» به خشم آمده بودند که با چه جرّاتی نغمه تازه - و البته به نظر ایشان نامفهوم - سر داده است و می‌خواهد «قواعد همیشگی ادب» را بهم بریزد. اما کار نیما نه بلاهت بود نه ضدیتی با شعر. دیوانگی شاید. شاعر اگر دیوانه نباشد طبعاً آب در لانه مورچگان نمی‌ریزد، و در پی بازی آزادانه خیال نمی‌دود. مانند نظم پردازان «ره چنان می‌رود که ره‌روان رفته‌اند» و عاقبت به خیر می‌شود!

اما شاعر، در بند شهرت و اعتبار مصلحتی نیست. به قلب واقعیت می‌زند و تیر پرتابی به آن سوی رود است. او همیشه چیز تازه‌ای می‌گوید و کشف تازه‌ای به بازار می‌آورد. این کشف هم در حوزه زبان است و هم در حوزه واقعیت، و گمان نمی‌رود که شاعر بتواند از سکوی پرش خود یعنی واقعیت دور شود و باز همچنان شاعر بماند. این «شاعر عام‌پسند» است که قدرت پرواز به حوزه‌های ناشناخته را ندارد و همیشه در خانه عادت و هر روزینه می‌نشیند. اما کسی که فکر نو می‌آورد، طبیعی است که با مخالفت «عادت زدگان» رویاروی شود، و نزد آنان حتی سیمایی عجیب و نامقبول بیابد. درونمایه اشعار نیما به طور عجیبی ساده و بومی است اما او این درونمایه‌ها را با شیوه‌ای ویژه و نابوسیده می‌ورزد و می‌پرورد و به شعر بدل می‌سازد. این کار البته به نظر ساده می‌آید در حالیکه بسیار مشکل است چراکه ساختن موضوعی تازه از چیزهای عادی و ساده و ایسته داشتن نبوغ است. نیما این استعداد و نبوغ را داشت که آب راه شعر را عوض کند و امواج خروشان آب‌های شعر را به دشت‌های تشنه بیاورد. او برخلاف بیشتر معاصران خود مطالبی را که اندیشیده بود در قالب‌های کهنه نمی‌ریخت بلکه در جاده‌ای گام نه‌خورده راه می‌پیمود و قالب، وزن و موضوع را در یک لحظه در اندیشه‌اش می‌گرفت و می‌ساخت. ابداع این شاعر در سه زمینه شکل گرفته است:

- الف: نیما طرح و الگوی وزن شعر پارسی را دگرگون می‌کند و بر بنیاد عروض کهن طرح تازه‌ای می‌ریزد که در آن شاعر برون مسلط است نه وزن و قافیه مسلط بر او.
- ب: تعبیرها و تشبیه‌های ادبی را که در دوره قاجاریه به صورت قالبی و بی‌مزه‌ای درآمده بود کنار می‌گذارد و اشیاء و انسان‌ها را در نور تازه‌ای می‌بیند.
- ج: دیدگاه اجتماعی به شعر می‌دهد و شعر فارسی را که در زمان او غالباً جنبه فردگرایی به خود گرفته بود به قطب اجتماعی می‌برد. او در مثل در قطعه «کار شب‌پا» به وصف

زندگانی برنجکاران شمال ایران می‌پردازد و فقر آن‌ها را با توجه به مناسبات نادرست اجتماعی مجسم می‌کند. یا در جایی دیگر حرکت لاک‌پشتی را در کنار رودخانه بیان می‌دارد و در قطعه «ناقوس»، شب مسلط بر زمان خود را وصف می‌کند و ناقوس آزادی را به صدا در می‌آورد و از آینده سخن می‌گوید.

نیما در گام نخست شاعر طبیعت است. شاعری که به قسمی عجیب مانند چوپان‌ها، شالیکاران، روستاییان مازندران به طبیعت می‌نگرد. او کسی نیست که بر حسب قواعد و هنجارها، وصف یا قضاوت کند. از هنجارهای فرسوده دور می‌شود و کشف‌های خود را می‌نویسد و همین موضوع سبب می‌شود که او را دست نیافتنی، غیرعادی و وحشی بشمار آورند. نیما در این زمینه، انسانی بدوی است و با خیرت در و دیوار و جنگل و کوه و شهر را می‌نگرد. او درونمایه‌های روستایی را می‌نویسد. همانطور که خود می‌گوید:

من از این دونان شهرستان‌نیم

خاطر پُردرد کوهستانیم

من خوشم با زندگی کوهیان

چون که عادت دارم از طفلی به آن. (همان، ۲۶)

در اشعار اولیه او، این ایستار بدوی سر به رومانی سیسم می‌زند. ما خوانندگان امروزی این اشعار نیما، این کار او را تا حدودی حاصل غرقه شدن در طبیعت و احساسات طبیعی به اسلوب رمانتیک می‌یابیم و البته درونمایه این اشعار هم چنین نظر کردن نوستالژیک به زندگانی دیرین روستایی است که هنوز در روستاها و کوهپایه‌های کشور ما موجود است و تا پنجاه سال پیش نیز هنوز شهریان ما به آن انس داشتند، یا از آن دور نبودند. از این رو برای آن‌ها گرچه تازگی داشت چندان غیر معمول هم نبود. او خود می‌نویسد:

رودخانه در شب تاریک چه حالی دارد؟ گل‌های زرد کوچکی که روی ساحل باز می‌شوند مثل این که می‌خواهند از پستان رودخانه شیر بخورند شبیه به چه چیز هستند؟ برای تو یک کلاه از گل درست می‌کنم که هر چه پروانه هست در آن کلاه جمع بشود. برای تو پیراهنی بدست می‌آورم که در مهتاب، مهتابی رنگ و در آفتاب به رنگ آفتاب باشد. (دنیا خانه من است، ۳۰)

این ایستار ساده به طبیعت و انسان در اشعار مدرن او نیز محفوظ مانده است جز اینکه در این اشعار وصف طبیعت و اشخاص جزئی می‌شود از منظره جامع‌های که در آن ستمدیده و رنجبر در آتش فقر می‌سوزاند و کودک شاهکار در اطاق سردش یخ زده است: چه شب مودی و سنگین! آری

همچنان است که او می‌گوید،

مانده آتش خاموش

بچه‌ها بی حرکت با تن یخ،

هر دو تا دست بهم خوابیده

برده‌شان خواب ابد لیک از هوش. (مجموعه اشعار، ۴۱۶)

این اوصاف زندگانی روستایی، در آن زمان اوصاف زندگانی اکثریت مردم ما بود و این هنر نیماست که توانست تجربه‌های ساده انسانی را بازسنجی کند. فضای روستایی برای برآوردن مقاصد او از فضای دیگری واقعی‌تر و با ارزش‌تر بود، همانطور که فضای زندگانی شهری برای شاعران ممتاز چنددهه بعد: شاملو و فروغ ارزشمندتر و مناسب‌تر از آب درآمد.

نیما در اشعار اولیه هنوز از بار سنگین تعبیرات کهن آزاد نشده است. اما از سال ۱۳۱۶ به بعد هم در طرح وزن و هم در قالب و تعبیر راه نویی می‌گشاید. از جمله نوآوری‌های نیما - چه در اشعار اولیه و چه در اشعار بعدی - نزدیک ماندن او به زبان محاوره است و این کارش در بوجود آوردن فضای شاعرانه‌ای که خاص خود اوست مؤثر افتاده است. دشواری کار او در این زمینه آنست که محاوره غیردقیق‌ترین و ناآراسته‌ترین گفتار بشری است، آنی و بازسنجیده نشده است و واژگان آن غالباً محدود است (اشعار فایز را در نظر آورید) شعر دشوارترین صورت گفتار آدمی است و از حدّ حرف و گفته می‌گذرد و به ساحت سخن و تفکر (که یونانی‌ها logos می‌نامیدند) در می‌آید. شاعر تجربه بشری را با کلمات بیان می‌کند. کلمات نماد مفاهیم هستند و هم چنین افزوده بر بیان مفهوم‌ها از احساس‌ها نیز دلالت و حکایت دارند. رابطه‌ای دیالکتیک بین زبان و واقعیت تجربه هست و به این دلیل شاعر در مقام تحصیل ماهیت ابزار کارش که همانا زبان است - گزاره‌ای منسجم از تجربه‌ای ویژه‌ای می‌سازد که خواننده را به واقعیت و زوایای نامکشوف آن برمی‌گرداند. نیما در همان زمان که بیانی محاوره‌ای، بومی و ساده دارد، واقعیت لحظه‌ای را به رنگ واقعیت عام در می‌آورد و ضعف و نقص شاعر توصیفی را با خود یدک نمی‌کشد چرا که او قادر به ساختن گزاره‌ای خردمندانه از تجربه‌ای ساده است. پس در این معنا اگر شاعری منحصرأ به وصف قطعه سنگی در دامن کوه بپردازد، ممکن است کارش عالی باشد اما به‌طور مسلّم بزرگ نخواهد بود. نیما در بسیاری از اشعارش موضوعی ساده، چیزی معمولی، رویدادی هر روزینه را گزارش می‌دهد اما این گزارش در محدوده «توصیف» محض باقی نمی‌ماند و ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کند. در مثل همان سنگی که از آن سخن گفتیم،

هنگامی که به دست بیان نیمایی می افتد، به شیوه‌ای وصف می‌شود که چیزی بزرگتر از خود را مُثَل می‌سازد و از این رو شعر او دربارهٔ چیزی است عظیم‌تر از سنگ زیرا با سرنوشت انسان‌های پیرامون وی بستگی می‌یابد. اگر شعر «قایق» را بخوانیم زود درمی‌یابیم که شاعر آن را از منظره‌ای در کنار بحر خزر الهام گرفته است. قایق شاعر به خشکی نشسته است و او از دیگران طلب کمک می‌کند. این رویداد هر روز می‌تواند در ساحل دریا رخ دهد و هر صاحب قایقی می‌تواند در این صورت از دیگران یاری بطلبد. اما رویدادی که نیما از آن سخن می‌دارد، بی‌درنگ رنگ اجتماعی - تاریخی به خود می‌گیرد، شاعر مردم را به وحدت اجتماعی دعوت می‌کند:

من قایقم نشسته به خشکی

مقصود من ز حرفم معلوم بر شماست

یکدست بی صداست

من، دست من کمک زد دست شما می‌کند طلب. (همان، ۵۰۰)

نیما در آماده ساختن استعداد و توان خود به این شیوه برای درک انواع معین و مشخص واقعی هنر بزرگی بوجود آورده است. او ما را منحصرأ نشان نمی‌دهد بلکه آنچه را که ما باید باشیم مجسم می‌سازد. محاوره روستایی، افسون زبان گفت و گو، و توصیف ساده مناظر و اشخاص ساده صرفاً نمی‌تواند نتیجه‌ای ثمربخش و واقعی بدست دهد بلکه این دیدگاه شاعر است که آن‌ها را به بازی آزادانه خیال درمی‌آورد و بهترین ادراک و فهم تجربه پیشتازان عصر را در سخنی موزون و مجاز و استعاره‌ای نادر می‌گنجاند.

این شاعر، آرمان‌ها و توصیف‌های دروغین از طبیعت و شخصیت بشری بدست نمی‌دهد آن‌گونه که نظم پردازان و همراهان «رسم روز» بدست می‌دهند تا خواننده را به تصوّر خود ناچار سازند برحسب آن ظواهر دربارهٔ تجربه انسانی قضاوت کند و او را غافلگیر سازند و در نتیجه خرد او را از کار بیندازند، بلکه درگزینش موضوع‌ها یا رویدادها، ملاک اخلاقی و تکاملی را در نظر می‌گیرد، بدین معنی که او و صاف محض مناظر نیست و بارگران انتقاد خردمندانه از آن‌ها را به دوش می‌گیرد. در دیدن مناظر به تفکر می‌پردازد و در هر حال خود را مسئول اوضاع و احوال خود و جامعه خویش می‌داند. در نامه‌ای می‌نویسد: هروقت دلتنگی زیاد در خود حس می‌کنم، خود را به نوعی مشغول می‌دارم و به مردمی که به زندگانی ما می‌خندند نزدیک می‌شوم در حوالی «آستانه» پیش مرد زارعی می‌روم. این شخص در وسط باغی از مرکبات منزل دارد. برای خودش از نی و گیل، کومه‌ای ساخته است. به زبان دهاتی می‌خواند.

به من قول داده است شعرهای «طالباً» را بخواند، من بنویسم. (دنیا خانه من است، ۳۹) اهمیت نیما در این است که نشان داد شعر فقط حسب حال آدمی شوریده حال که محصور در دنیای ویژه خود باشد نیست. شعر ابعاد زیادی دارد و می‌تواند درباره ستمی که بر مردمان می‌رود سخن گوید و نیز می‌تواند از خاکستر سرد اجاقی مانده در دشت بگوید و در هر حال این همه باید به زبان شعر بیان شود. که زبانی است چکیده و نغز و سرشار از اشارت، استعاره با وصف و تمثیل تازه. غمی که در قطعه شعر «چشم در راه» فشرده و تقطیر شده است، اندوه انسان منزوی و شوریده حال نیست بلکه اندوه تاریخی و دیرینه‌ای است که صورتی عام یافته است:

این شعر به دلیل آنکه به طور صحیحی بدست مردم نرسیده است، از روی نسخه دستنویس نیما که نزد دوست شاعرم آقای سیروس نیروست با تقطیع و توضیحاتی که ایشان در این زمینه به خواهش من از آن عرضه کرده‌اند نقل می‌شود و توجه خوانندگان را به ویژه به این صورت درست شعر و تقطیع دقیقی که آقای نیرو از آن بدست داده‌اند معطوف می‌دارم:

#### چشم به راه

«تورا من چشم در راهم.

شبا هنگام،

که می‌گیرند در شاخ تلاجن سایه‌ها رنگ سیاهی.

وز آن دل خستگانست راست اندوهی فراهم

تورا من چشم در راهم.

■  
در آن هنگام

که برجا دره‌ها چون مرده ماران خفتگانند

که بندد دست نیلوفر به پای سروکوهی دام

گرم یاد آوری یانه

من از یادت نمی‌کاهم

تورا من چشم در راهم.

شکر که دست عده‌ای کم‌مایه و جنجال برانگیز از دامن شعر معاصر کوتاه شده که می‌توان بایسته‌ها را به دوستاران شعر امروز نمود.

این سروده همراه مرغ سحر ملک‌الشعرا بهار و عقاب دکتر پرویز ناتل خانلری از

شاهکارهای شاعرانه صدساله اخیر می باشد.

چشم به راه در بحر هزج سروده شده و تقطیع آن چنین است:

مفاعیلن مفاعیلن.

مفاعیلان،

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

مفاعیلن مفاعیلن.



مفاعیلان،

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن. (یک هجای کوتاه آخر مجاز است)

مفاعیلن مفاعیلن

مفاعیلن مفاعیلن

مفاعیلن مفاعیلن.»

نخستین چیزی که در این شعر به چشم می خورد پیکره کلی و زنده آنست. همه اجزای و مصاربع قطعه بهم پیوسته است و تکرار مصراع «ترا من چشم در راهم» در مطلع و سطر چهارم و مقطع شعر بر شدت عاطفه آمده در آن می افزاید. حال و هوای درونی شعر بومی و روستایی (Pastoral) است. در بند نخست شعر انسان منتظری را می بینیم که در گوشه دورنمایی طبیعی ایستاده است و نزدیک شدن غروب را نظاره می کند، آن جا که سایه ها در شاخه درخت کوهی، «درخت ارژن» رنگ سیاهی به خود می گیرند و این تیرگی برانندوه دلخستگان کسی که باید فرا رسد می افزاید. در بخش دوم، دیگر شب فرا رسیده است و تصویر فرا رسیدن شب با بهره گیری از عناصر طبیعی «دره هایی مانند مرده ماران خفته» و «دام بستن به پای سرو کوهی به دست نیلوفر» تشدید می شود. آهنگ شعر و وزن آن به تناسب حال شاعر در «بحر»ی ویژه (بحر هزج) و با حفظ ارکان همان «بحر» کوتاه و بلند می شود. تعبیر شاعر تازه است و از گنجینه کشف های ادب کهن اخذ نشده. شاعر منظره ای به نمایش می گذارد و خود کناری می رود تا شعر در دانستگی خوانندگان جاری شود و این را می توان یکی از موفق ترین اسلوب های شاعری دانست که می خواهد بیش از آنچه فضا و ظرفیت شعر اقتضا دارد نگوید و ننویسد.

قطعه «اجاق سرد» نیز با این قطعه خویشاوند است:

مانده از شب‌هایی دورادور

برمسیر خامش جنگل

سنگ‌چینی از اجاقی خرد،

اندرو خاکستر سردی

(همان، ۴۵۳)

در هر دو شعر سخن از «غبار اندوه اندیشه‌های ملال انگیز» شاعر در میان است. احساس دورافتادگی و اندوه آرام مشخص صدای شاعرانه‌ی نیما در هر دو قطعه تأکید شود. توجه شاعر به زمان و مکان و دوام خاطره، مکانی بوجود می‌آورد برای مشخص ساختن جدایی شاعر از جمع و حسرت و اندوه ژرف او، به ویژه در قطعه «اجاق سرد» فضایی تهی دیده می‌شود که بسیار هراسناک است. از همه ماجراها و یادها در مسیر خامش جنگل فقط «سنگ‌چینی از اجاقی کوچک» باقی مانده که در آن فقط «خاکستر سردی» دیده می‌شود. با این همه در تصویرهای هراس‌آوری از این دست، این فضای تهی در مقام فاصله و فرصتی خود را نمایان می‌سازد که مشخصه وضع کنونی است. بین گذشته‌ای پرشور و آینده‌ای بسیار امید دهنده (گرچه بسیار دور) و به این ترتیب می‌بینیم که در شعر نیما برخلاف گرایش رومان‌تیک‌هایی مانند بودلر، «آینده از دست نرفته است» همیشه به‌اومزده می‌دهند و گوش او از صدای آینده پُر است، همان‌طور که در قطعه «آقاتوکا» سروده است:

نیاسوده دمی برجا، خروشان است دریا،

و در قعر نگاه امواج او تصویر می‌بندد.

شاعر به‌اهدافی اشارت دارد که هنوز به دست نیامده است. اما همین هدف است که

شاعر و دریا را یگانه می‌کند و به تلاطم می‌آورد و «ژرفای ناپیمودنی هنر» را آشکار می‌سازد.

#### ● استخدام روزنامه‌نگار برای «سیا» ممنوع شد

واشنگتن - دیروز قانونی در مجلس نمایندگان آمریکا تصویب شد که «سیا» را از استخدام روزنامه‌نگاران آمریکایی به‌عنوان جاسوس و عامل خود منع می‌کند. ولی این قانون اشاره‌ای به اعزام مأموران «سیا» در کسوت روزنامه‌نگار به کشورهای خارجی نکرده است و به این ترتیب این سازمان جاسوسی اجازه دارد چنین کند.

این قانون براساس شکایت جمعی از روزنامه‌نگاران آمریکایی تنظیم شده است که گفته بودند از آنجا که پاره‌ای از روزنامه‌نگاران آن کشور عامل «سیا» هستند، در کشورهای خارجی به‌همه روزنامه‌نگاران آمریکایی به چشم جاسوس نگاه می‌شود و برای آنها بیم خطر جانی وجود دارد. مجلس نمایندگان آمریکا در عین حال تصویب کرد که جزییات بودجه «سیا» علنی نشود. با وجود این، گفته می‌شود که این بودجه برای سال مالی آینده ۲۹/۴ میلیارد دلار است که ۱/۴ میلیارد دلار اضافه شده است. حوزه فعالیت سیا کشورهای خارجی و خارجیان مقیم آمریکاست. امنیت داخلی آمریکا توسط سه‌سازمان دیگر از جمله اف.بی.آی کنترل می‌شود.

همشهری ۹ خرداد ۷۵